

سکولاریزم یا دین ستیزی ماهرانه

سکولاریزم یا دین ستیزی ماهرانه

حسن عاشوری لنگرودی

بسم الله الرحمن الرحيم

في حكم داود: على العاقل ان يكون عارفاً بزمانه

در حکمت های داود نبی آمده است: برخرمنداست که به امور وحوادث زمانش عارف باشد. (امام جعفر صادق(ع))

پیشگفتار:

دین اسلام، دین کامل و جامعی است که در تمامی شئون زندگی فردی و اجتماعی بشر رهنمودهای هدایت‌گرایانه دارد. در این دین هماهنگی و آمیختگی بین دیانت و سیاست به روشنی هویدا است؛ به گونه‌ای که انکار آن به قدری سخیف است که گویی بدیهیات را انکار می‌کند و به قدری این ادعا بی‌فایده است که گویی آب در هاون می‌کوبد.

عموم دانشوران اسلامی، از پیروان مکتب خلافت گرفته تا پیروان مکتب امامت همه و همه اذعان دارند که قرائت جدایی دین از سیاست و پذیرش «سکولاریزم» و یا زندانی کردن دین در معبد‌ها و مسجدها، قرائتی مردود و با روح و محتوای اسلام بیگانه است.

امروزه هجمه‌ای همه‌جانبه و حساب‌شده از سوی دشمنان اسلام به ایدئولوژی این آیین با تز جدایی دین از سیاست، در جریان است و با کمال تأسف، برخی از مسلمانان ناآگاهانه با این هجمه دشمنان هم‌صدا شده‌اند. با وجود این قرائت انحرافی از دین، بر دانشوران مسلمان لازم است. اولاً؛ این هجمه را شناسایی کنند و ثانیاً؛ با روش‌پسندیده به دفع آن همت نمایند.

بزرگ پیشوای شیعیان، امام جعفر صادق «ع» فرمود: «فی حکم داود: علی العاقل ان یکون عارفا بزمانه».¹

در حکمت‌های داود نبی آمده است: برخوردارمند است که به اوضاع و احوال زمان خود عارف و آگاه باشد.

یکی از ابعاد زمان‌شناسی در این عصر و زمان، شناسایی تحریفات، هجمه‌ها و قرائت‌های انحرافی از

دین اسلام است.

اینک به خواست خداوند بزرگ، در این نوشتار این مباحث را دنبال می کنیم.

– معنا و مفهوم سکولاریزم

– خواستگاه و پیدایش سکولاریزم

– اسلام و معضل سکولاریزم

– راه حل ها برای رفع این هجمه

واژه های «سکولاریزم» (= secularism) در زبان های فرانسوی و انگلیسی به معنای دنیوی گرای است. این واژه از واژه های لاتینی «سکولوم» (saeculum) مشتق شده است، که به معنای امور این دنیاست. «سکولاریزم» به معنای دنیا پرستی یا اعتقاد به اصالت امور دنیایی و رد آن چه که غیر از آن است، می باشد.

بنابراین سکولاریزم در معنا و مفهوم آن طرد مذهب و دین را در بر دارد.2

در عرف امروزی سکولاریزم در معنای نفی حکومت دینی و اعتقاد به این که امور سیاسی و اجتماعی کاملاً بشری است و نباید در این حوزه ای که کاملاً بشری است، دین و مذهب نقش داشته باشد، به کار می رود.

سکولارها می گویند: دین از شئون دنیایی بشر جدا است. و اداره این شئون اعم از سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، قضایی و جزایی به انسان تعلّق دارد و انسان باید در سایه عقل و دانش خویش و بدون بهره گیری از رهنمودهای دینی مناسبات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و دیگر مناسبات جمعی خود را سامان دهد.

سکولارها براین باورند که یکی از ابعاد جامعه مدنی و یکی از فرازها و نمودهای مهم پیشرفت و تکامل این است که نه تنها دین در امور سیاسی و روابط کلان اجتماعی، اعم از سیاسی، اقتصادی، قضایی و مانند آن، نقشی نداشته باشد، بلکه اصلاً هیچ گونه نمودی و حضوری و نقشی نداشته باشد.

در نگاه سکولارها، آرمان‌ها و ارزش‌های سیاسی – اجتماعی بشری کاملاً دنیوی است. بنابراین در راه شناخت این ارزش‌ها و هم‌چنین در شناخت راه‌های وصول آن ارزش‌ها و آرمان‌ها، هیچ نیازی به استمداد از دین نیست.

نه تنها نیازی به دین نمی‌بینند، بلکه دخالت دین در این امور را به زیان جامعه می‌دانند و می‌گویند: دین با عدالت، آزادی و پیشرفت علم معارض است.

آنچه در بین دین‌پژوهان و صاحب‌نظران در امور اجتماعی معاصر تحت عنوان «سکولاریزه شدن» دین مطرح است، به معنای فلسفی شدن، یا علمی شدن دین نیست، بلکه به حاشیه راندن و یا کنار زدن دین است. و کاهش نفوذ دین در جامعه و متن‌زندگی مردم مدّ نظر سکولارها است.

معادل‌ها: معادل‌های فارسی این اصطلاح عبارتند از: «دنیا‌مداری»، «دنیا‌گرایی»، «دنیا‌زدگی»، «دنیا پرستی»، «جدانگاری دین از دنیا»، «جدا شمردن دین از سیاست»، «بی‌خدایی»، «لا دینی»، «امحای دین»، «نادینی‌گری»³.

و در بین مترجمان عرب زبان غالباً واژه‌های «علمانیت» به جای سکولاریزم به کار می‌رود. (العلمانیت: نسبة الى العلم بمعنى العالم، وهو خلاف الدين أو الكهنوت)⁴.

دو معنا: این نظریه را به دو صورت می‌توان به تصویر کشید.

تصویر اوّل: گفته شود: سکولاریزم یعنی جدایی دین از حکومت و این که آموزه های دینی هیچ نوع سیاستی را در بر ندارند.

تصویر دوّم: گفته شود: دین از شئون دنیوی انسان جداست. در امور دنیایی اعم از سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، قضایی و حقوقی و جزایی، همه این امور به خود انسان و اگذارشده است و دین کاری به این امور ندارند. بلکه دین يك امر شخصی و نوعی رابطه است بین خود فرد و خدای خویش. تصویر دوّم نسبت به تصویر اول کلی تر و عام تر است.

در این نوشتار تصویر دوّم از سکولاریزم مراد است و سکولاریزم در این معنا پی گیری می شود.

سکولاریزم و ما تریالیسم:

سکولاریزم يك ایدئولوژی است؛ آیا این ایدئولوژی با ایدئولوژی ماتریالیستی سازگار است، یا با ایدئولوژی متافیزیکی؟ به کدام يك از این دو نزدیک و با کدام يك هماهنگ است؟.

در پاسخ این سؤال بیان می داریم: سکولاریزم هم خانواده ماتریالیسم است و یا یکی از ابعاد و تجلّی ماتریالیسم، سکولاریزم است. به بیان دیگر «سکولاریزم»، «ماتریالیسم» رقیق شده است. دین ستیزان گاهی نمی توانند با صراحت و به طور مستقیم با دین مبارزه کنند، به سراغ «سکولاریزم» می روند و در پناه

آن با دین به ستیز می پردازند.

«سکولارها» معمولاً یا در زمره «ماتریالیست»ها هستند و یا از مدافعان آن.

«ماتریالیست»ها اول بالباس «سکولاریستی» و با نیرنگ و شیطنت با دین مبارزه می کنند، آن هم مبارزه غیر شفاف و غیر مستقیم، و سپس در صورت کسب موفقیت، با صراحت و با شفافیت تمام به جنگ با دین و مذهب برمی خیزند.

یعنی: در جوامعی که دین و مذهب ریشه دوانده است و در تاروپود اجتماع بشری حضور فعال دارد، مبارزه مستقیم با دین بی نتیجه است. ماتریالیست ها در چنین اجتماعی نمی توانند به طور مستقیم و صریح به مبارزه با دین قدم بردارند، چرا که اولاً: دین کار عایدی برای آنان ندارد و آنان موفق نمی شوند و ثانیاً: افکار عمومی را بر ضد خود تحریک می کنند. آنان در چنین جوامعی اول از لباس «سکولاریستی» بهره می گیرند و اگر در این قدم موفقیتی عایدشان شد، آن گاه به طور مستقیم به دین ستیزی برمی خیزند. در واقع «سکولاریزم» دین ستیزی و دین زدایی کم رنگ و غیر شفاف است، ولی ماتریالیسم دین ستیزی و دین زدایی صریح و شفاف. سکولار، دین را از صحنه اجتماع بشری دور می کند و آن را در «معبد»ها، «کنشت»ها، «کلیسا»ها و «مسجد»ها زندانی می کند و به آن اجازه حضور در اجتماع را نمی دهد؛ اما ماتریالیست ها دین را حتی از «معبد»ها، «کنشت»ها، کلیساها و مسجدها می رانند.

بنابراین می توان گفت: «سکولاریزم» مقدمه ای برای «ماتریالیسم» است.

سکولاریزم پدیده‌ای است که اولین بار در غرب پدیدار شد. خواستگاه و مکان انعقاد وزایش و رشد آغازینش اروپا است. اروپا در پایان دوره‌ای که کلیسا قدرت و اقتدار فراوانی داشت، عده‌ای به ستیز با آن برخاستند و حرکتی را برای کاستن اقتدار کلیسا آغاز کردند، و سرانجام دست کلیسا را در امور اجتماعی محدود، بلکه قطع کردند سپس این جریان سکولاریزاسیون به گونه‌ای وارد جهان اسلام شد، ابتدا نگاهی می‌افکنیم به خواستگاه پیدایش سکولاریزم در غرب و سپس در جهان اسلام.

1 - 2 - خواستگاه سکولاریزم در اروپا:

سکولاریزم در پایان دوره قرون وسطای اروپائیان، در غرب پدیدارگشت. این پدیده مانند دیگر پدیده‌ها نمی‌تواند بی‌علت باشد، قطعاً علتی دارد حال علت و یا علل پیدایش سکولاریزم در چند قرن گذشته در اروپا چه چیزی و یا چه چیزهایی است؟ در پاسخ به این سؤال نمی‌توان به يك عامل خاصی بسنده کرد؛ چون که سکولاریزم پدیده‌ای اجتماعی است و معمولاً در پدیده‌های اجتماعی علت‌های متعددی نقش دارند؛ در پیدایش سکولاریزم نیز عوامل متعددی می‌توانند نقش داشته باشد.

سکولاریزم نوعی موضع‌گیری منفی در برابر دین مسیحیت و متولیان کلیسا است بنابراین باید دید که در دین مسیحیت موجود در اروپا و در عملکردهای متصدیان کلیسا، چه ضعف‌هایی و کاستی‌هایی وجود داشته است. ضعف‌ها به دو گروه تقسیم می‌شود.

1 - ضعف‌های معرفتی

2 - ضعف‌های رفتاری

متفکّر شهید، علامه مرتضی مطهری در این باره بیان می دارد:

«کلیسا چه از نظر مفاهیم نارسایی که در الهیات عرضه داشت و چه از نظر رفتار غیر انسانی اش با توده مردم، خصوصاً طبقه دانشمندان و آزاد فکران، از علل عمده گرایش جهان مسیحی – و به طور غیر مستقیم جهان غیر مسیحی – به مادیگری است.»⁵

1 – 1 – 2 – ضعف های معرفتی کلیسا :

مسیحیت موجود که مسیحیت تحریف شده است، نمی تواند خود را آیین بر حق و آیین خردپسند معرفی کند. الهیات کلیسا از يك سری نارسایی هایی برخوردار است که دین پژوهان و آزاداندیشان با توجه به آن کاستی ها نمی توانند آن را به عنوان يك آیین بر حق و نجات بخش بشریت پذیرا باشند.

اصول اعتقادی و پایه های معرفتی آنان «فلسفه اسکولاستیک» یا فلسفه اصحاب المدرسه ای دگماتیستی بود. این فلسفه که به مانند «علم کلام» مسلمانان نقش هدایت فکری و عقیدتی آنان را بازی می کرد، متضمن يك سری نارسایی هایی بود که با توجه به آن نارسایی ها، باورهای مردم به این آیین سست می باشد. مانند اعتقاد به «اِقنوم ثلاث» و یا مساله «ثلیث». گوستاولوبون فرانسوی که خود مسیحی است، در این باره می گوید:

«مسأله تثلیث در میان مسیحیان متضمن تناقض و پیچیدگی هایی است.»⁶

علامه مطهری در این باره می گوید:

«کلیسا به خدا تصویر انسانی داد و خدا را در قالب بشری به افراد معرفی نمود. افراد تحت تأثیر نفوذ مذهبی کلیسا از کودکی خدا را با همین قالب های انسانی و مادی تلقی کردند و پس از رشد علمی دریافتند که این مطلب با موازین علمی و واقعی و عقلی صحیح سازگار نیست. و از طرف دیگر، توده های مردم طبعاً این مقدار قدرت نقادی ندارند که فکر کنند ممکن است مسائل مربوط به ماورای طبیعت، مفاهیم معقولی داشته باشد و کلیسا اشتباه کرده باشد، چون متوجه شدند که مفاهیم کلیسایی با مقیاس های علمی تطبیق نمی کند، مطلب را از اساس انکار کردند.»⁷

فلاماریون در کتاب خدا در طبیعت می گوید:

«کلیسا به این شکل خدا را معرفی کرد که چشم راستش تا چشم چپش شش هزار فرسخ فاصله دارد.»⁸

استاد شهید مطهری می نویسد:

«فلاماریون از «اگوست کنت» که پایه گذار «پوزیتیوسیم» است و به اصطلاح اصالة العلمی است، مطلبی نقل

می کند که دورنمای خوبی است برای نشان دادن اینکه تصویری که دانشمندانی مانند اگوست کنت در محیط کلیسایی آن روز از خدا داشته اند، چگونه تصویری بوده است. فلاماریون می گوید: اگوست کنت گفته است: «علم پدر طبیعت و کائنات را از شغل خود منفصل کرد و او را به محل انزوا سوق داد و در حالی که از خدمات موقت او اظهار قدردانی کرد، او را تا سرحدّ عظمتش هدایت نمود.»

مقصودش این است که قبلاً هر حادثه ای در جهان پیدا می شد، با استناد به خدا تعطیل می شد. مثلاً کسی تب می کرد، این پرسش به وجود می آمد که چرا تب کرده است، تب از کجا پیدا شد؟ جواب این بود که خدا تب را آورده. مفهوم عمومی از این جمله این نبود که گرداننده چرخ کائنات خداست و اینکه می گوئیم خدا تب را آورد، یعنی خداوند گرداننده اصلی و کلی جهان است، بلکه مفهوم این جمله این بود که خدا مانند موجود مرموزی و مانند جادوگری که جادو می کند، يك مرتبه تصمیم گرفت بدون مقدمه تب بیافریند و آفرید. بعد علم علت آن را کشف کرد، دیدند تب را خدا نیاورده است بلکه فلان نوع میکروب موجود عامل تب شده است. در این جا خدا يك قدم عقب نشینی کرد. بعد خداشناس مجبور بود بگوید: بحث را به میکروب منتقل می کنیم: میکروب را کی آفرید؟ علم علّت میکروب را هم کشف کرد که درجه شرايطی میکروب به وجود می آید. باز در این جا خدا قدمی عقب تر رفت. باز از علت آن علت بحث می شد. و هم چنین عقب نشینی خدا ادامه یافت، تا آن جا که علم توسعه یافت و عمومیت پیدا کرد و علت بسیاری از پدیده ها کشف شد و آن پدیده هایی که علّت آن ها مجهول ماند، یقین حاصل شد که علّتی از نوع علت های شناخته شده دارد.

این جا بود که بشر برای همیشه عذر خدا را خواست، زیرا جایی و پُستی برایش باقی نمانده بود. «9»

در الهیات کلیسا زمین کروی شکل نبود بلکه مسطح بود، می گفتند: «لیسیون» پایتخت «پرتقال» بام دنیا است و ورای آن آتش جهنم است و یا می گفتند: جهنم در قسمت های مرکزی آفریقا قرار دارد و خورشید به دور زمین می چرخد، نه بر عکس. کسی جرئت نداشت با این افکار باطل مقابله کند، چون که محکمه تفتیش عقاید او را به مرگ محکوم می کرد.

به قدری حوزه معرفتی و الهیات کلیسا و یا فلسفه اسکولاستیک غیر منطقی، نارسا و خرد گریز بود که برخی از دانشوران غربی بیان، داشته اند که از دانشکده های الهیات اروپا دانشجوی با ایمان درس خوان بی ایمان می شد. فیلسوف فرانسوی «اتین ژیلسون» می نویسد:

«شعار بسیاری از متکلمان بازگشت به انجیل بود؛ رجعت «گزار دگروت» هلندی نمونه بسیار بارزی است برای نشان دادن وضع آن زمان. او معتقد بود که دانشگاه پاریس جایی است که جوان در آن جانۀ تنها الهیات نمی آموزد بلکه ناگزیر ایمان خود را هم عملاً از دست می دهد و این تنها در نتیجه بحث های اهل کلام است.»¹¹

قرائت های گوناگون و متضاد در مورد الهیات و معرفت دینی دانشوران مسیحی و اربابان کلیسا به قدری زیاد بود که خود همین قرائت های متضاد و گوناگون یکی از اموری بود که بستر سکولاریزم را فراهم نمود «اتین ژیلسون» در این باره می نویسد:

«بهترین راه گشودن مشکل این بود که همه این عقاید را یکسره خطا بدانند، بسیاری از متکلمان احساس می کردند که این کشمکش های اسکولاستیک برای آینده دین سخت خطرناک است.»¹²

وضعیت به گونه ای شد که هر چه تحولات دوره ای «رنسانس» چشم گیرتر می شد، به موازات این تحولات و این پیشرفتهای، کاستی ها و نارسایی های فکری و معرفتی کلیسا بیش و بیش تر نمایان می شد. بنابراین یک باور جدید رواج یافت که بین «علم» و «دین» تضادی بس عمیق حکمفرما است. یعنی بین دانش های تجربی و دین کلیسا و معرفت هایی که کلیسا به عنوان عقاید گم بیان می دارد تضاد وجود دارد. در

چنین شرایطی افکار عمومی جامعه منتظر يك بهانه ای بود تا بر ضد آن افکار باطل و بسته دگما نیستی و مایه عقب ماندگی، واکنش نشان دهند، که فرضیه تکاملی و ترانسفورمیستی «لامارک» و «داروین» و سپس جنجال های به ظاهر علمی، خود نمونه ای برای اثبات این مدعا است.

نتیجه این همه ضعف ها و کاستی ها و نارسایی های معرفتی این شد که افکار عمومی از دگما تیسم اسکولاستیک فاصله بگیرند و به «اسپی سیزم» «پروتستانیسم»، «پلورالیزم»، «سکولاریزم» و از همه مهم تر به سوی «ماتریالیسم» روی آورند.

2 - 1 - 2 - ضعف های رفتاری کلیسا :

کلیسا در دوره اقتدارش تنها يك سری نارسایی ها و ضعف های معرفتی نداشت، بلکه در رفتار نیز مرتکب ضعف ها و اشتباهات بسیاری شد. متصدیان کلیسا بسیار بد عمل کردند. رهبران دینی لباس خدایی پوشیدند و به جای هدایت مردم بهشت فروشی کردند، به جای این که به نارسایی های معرفتی خویش پی ببرند و آن را به نقد بگذارند و الهیات خویش را خردپسند کنند به ستیز با علم شتافتند و تلاش های علمی دانشمندان را حرکت ضد دین قلمداد کردند. نه تنها برای دانشمندان قدر و منزلتی قایل نشدند و تلاششان را ارج ننهاده اند، بلکه با حربه دین به جنگ با آنان رفتند و از دین استفاده ابزاری کردند تا دانشمندان را سرکوب نمایند. راه شکوفایی علم و دانش و راه عدالت و آزادی را مسدود نمودند، و با محکمه ای تفتیش عقاید و محاکمه ای ظالمانه، افکار عمومی را بر ضد خود شوراندند. نویسنده کتاب «علم و دین» می نویسد:

«در این دوره سیاه پنج میلیون نفر به جرم فکر کردن و سرپیچی از فرمان پاپ به دار زده شدند. گروه بسیاری را در سیاه چالهای تاریک و مرطوب روم و... زندانی کردند. از سال 1481 تا 1499 میلادی به

دستور دادگاه، تفتیش عقاید ده هزار و دویست و بیست نفر را زنده زنده سوزاندند. و شش هزار و هشتصد و شصت نفر را شقه کردند و نود و هفت هزار و بیست و سه نفر را زیر شکنجه کشتند.»¹³

ویل دورانت می نویسد:

محکمه تفتیش عقاید، قوانین و آیین دادرسی خاص خود را داشت، پیش از آنکه دیوان محاکمات آن در شهری تشکیل شود، از فراز منابر کلیساها فرمان ایمان را به گوش می رسانید و از مردم می خواست که هر کدام از ملحد و بی دینی و بدعتگذاری سراغ دارند به سمع اعضای محکمه تفتیش برسانند طُرق شکنجه در جاها و زمانهای مختلف، متفاوت بود. گاه می شد که دست متهم را به پشتش می بستند و سپس با آن ها می آوریختندش. ممکن بود که او را ببندند چنان که نتواند حرکت کند و آن گاه چندان آب در گلویش بچکانند که به خفگی افتد. ممکن بود که طنابی چند بر اطراف بازوان و ساق ها یش ببندند و چندان محکم کنند که در گوشت های تنش فرو رود و به استخوان برسد....

شماره قربانیان... از سال 1480 تا 1488 (یعنی در مدت 8 سال) بالغ بر 8800 تن سوخته و 96494 تن محکوم به مجازات های دیگر و از سال 1480 تا 1808 بالغ بر 31912 تن سوخته و 491450 تن محکوم به مجازات های سنگینی تخمین زده شده است.»¹⁴

رقابت های بسیاری که بین فرمانروایی پاپ ها و قیصرها رخ داد، خود گامی دیگر در آماده کردن بستر سکولاریزم بود، از جمله مشاجره میان پاپ و سلطنت فرانسه در سال های 1269 تا 1303 و بیست و پنج سال بعد مشاجره میان ژان بیت دوم و لوی یاویر رخ داد که طی آن مخالفت با استقلال پاپ شکل گرفت و نیز مشاجره ای که در درون کلیسا و در میان روحانیون در گرفت که هر يك شرایط تحقق سکولاریزم را فراهم نمود¹⁵.

کوتاه سخن این که سکولاریزم در غرب معلول نارسایی های معرفتی و ضعف های رفتاری و خشونت های متصدیان کلیسا است. می توان گفت که در بعد نظری و معرفتی، عدم توانایی دین برای بقای نقش اصولی در عرصه سیاست، یعنی: فقدان اصول و مبانی و رهنمودهای لازم برای مدیریت صحنه های سیاسی و تنظیم حکومت و نهادهای آن از جانب آیین مسیحیت و نیز نداشتن حالت انعطاف پذیری اصولی در تحولات و پیش آمدهای مهم اجتماعی و در بعد رفتاری خشونت متصدیان کلیسا از جمله مهم ترین عوامل پیدایش سکولاریزم و دین زدایی در غرب است.

2 - 2 - خواستگاه سکولاریزم در جهان اسلام

در جهان اسلام در طول يك قرن گذشته، در چند مرحله افکار سکولاریستی مطرح شد.

یکی در پایان جنگ جهانی اوّل بود که انگلستان توانست خلافت عثمانی را شکست دهد و آن کشور اسلامی پهناور را به دهها کشور کوچک تقسیم کند.

حرکت دیگری در ایران شکل گرفت و این از زمانی بود که میرزای شیرازی حکم معروف مبنی بر تحریم تنباکو را بر ضد شرکت انگلیسی صادر کرد و با استقبال عموم مردم روبرو شد و از آن پس عالمان دینی توانستند نقش بزرگی در امور اجتماعی و سیاسی داشته باشند و این حرکت سر انجام به نهضت مشروطه ختم شد، در این دوره عده ای کوشیدند تا افکار سکولاریستی در ایران رواج دهند. سپس با آغاز انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی، این افکار از رونق افتاد، و بعد از گذشت دو دهه از پیروزی نهضت اسلامی امام خمینی، بار دیگر عده ای می کوشند تا برای چندمین بار این افکار را در این مرزوبوم رواج دهند.

خواستگاه همه این حرکت های سکولاریستی در جهان اسلام به دو چیز ختم می شود.

یکی تشویق و ترغیب استعمارگران غرب و وارثان آنان. که آنان با مطرح کردن اینکه باید دین خانه نشین شود و رجال دینی نقشی جز يك سری رهنمودهای اخلاقی آن هم تنها در بُعد عبادی نداشته باشند و محیط کار آنان از دایره منزل و مسجد تجاوز نکند، می کوشند تا دینی که مایه عزت، استقلال و پیشرفت مسلمان است، منزوی کنند تا شاید بتوانند باز هم به هدف استعماری و استثماري خویش نایل گردند.

امّا خواستگاه دوّم؛ اینکه برخی از مسلمانانی که پیشرفت اروپاییان را دیده اند و مرعوب آنان شده اند، به تقلید از آنان به سکولاریزم روی آورده اند بدون اینکه به ریشه ها و زمینه های رشد سکولاریزم در اروپا توجه داشته باشند، علامه شهید مرتضی مطهری در بحث گرایش های مادی می نویسد:

«این گرایش ها در محیط های مسیحی بوده، نه در محیط های اسلامی. در محیط های اسلامی هر چه پیدا شده است کپی و تقلیدی از اروپا بوده وهست.»¹⁶

سلطه ظلمانه اروپاییان در چند قرن گذشته بر کشورهای اسلامی و غارت منابع مسلمانان، بر کسی پوشیده نیست. در قرن های هفدهم، هیجدهم و نوزدهم میلادی اروپاییان مدام بر ظلم و استعمار و استثمار خویش افزودند که چنین هجومی با این ابعاد وسیع در تاریخ مانندی ندارد.

در این دوره ظلمی که استعمار به کشورهای اسلامی رواداشت در دیگر کشورها روا نداشت، به گفته محمد قطب: «در کشورهای غیر اسلامی که مورد تهاجم «استعمار» قرارگرفت، استعمار متعرض عقاید و عادات مردم آنها نشد، در هند، کاری با هندوئیسم نداشت، در آسیای جنوب شرقی کاری با بودائیم نداشت، در آفریقا هم متعرض بت پرستی نشد.»

«امّا در کشورهای اسلامی جز این بود جنگی بی امان بر ضد اسلام بود که آغاز آن هم دورساختن آیین اسلام و تحمیل قوانین بشری با کمک آهن و آتش بود، سپس به مراکز آموزشی اسلامی روی آورد، تا آن ها را ببندد و وادار کند که برنامه های دینی خود را تغییر دهند، سپس کوشید تا عادات و سنت ها و آداب مردم را با ابزار گوناگونی که در اختیار «هجوم فکری» در زمینه های آموزش و وسایل تبلیغاتی بود، دگرگون سازد.»¹⁷

در این دوره ظلمت و خفقان که مردم مسلماً معمولاً هم گرفتار استعمار و استثمار خارجی بودند و هم گرفتار استبداد داخلی، چندان سخنی از جریان «سکولاریستی» در جهان اسلام نبود.

در این چند قرن مذکور در تقابل و رویارویی بین جهان غرب عمدتاً مسیحی، آنان تفوق یافتند، چون که با ابزارهای جنگی پیشرفته و تکامل ورشد، تدریجی و پیوسته فن آوری که نصیب آنان شده بود، توانستند بر جهان اسلام مسلط شوند. لیکن در اوان قرن بیستم میلادی جهان اسلام شاهد يك سری حرکت های امید آفرین بود، بر اثر مجاهدت ها و حرکت های احیاگرانه راد مردانی همانند «سید جمال الدین اسد آبادی» یا «اقبال لاهوری» «میرزای شیرازی»، «سید رشید رضا»، «محمد عبده»، «سید قطب» و... عصر رنسانس مسلمانان آغاز شد، بر خلاف رنسانس غربی ها که در دوره رنسانس جریان دین زدایی وجود داشت، در این حرکت احیاگرانه جهان اسلام، جریان دین زدایی و حیات و نقش آفرینی دین در جامعه مطرح است. کشمکش بین دو فرهنگ شرق اسلامی و غرب عمدتاً مسیحی متمایل به لا دینی شکل تازه ای به خود گرفت.

آنانی که در چند قرن گذشته با استعمار و استحمار و استثمار ستم‌ها بر مسلمانان روا داشته بودند، این بار دریافتند که با تلاش دانشوران ربانی و بیداری مسلمانان قافیه را باخته‌اند و دانستند که دیگر نمی‌توانند به راحتی بر غارت منابع مسلمانان ادامه دهند، چون که مسلمانان بار دیگر به اسلام پناه می‌برند و از دامن پر رحمت اسلام بهره می‌گیرند و تجاوزگران را از بهره‌های نامشروع باز می‌دارند. به دنبال این خیزش مسلمانان، استعمارگران کوشیدند تا افکار «سکولاریستی»، در جوامع اسلامی رواج یابد، چرا که بارونق افکار «سکولاریستی» نقش دین محدود می‌شود؛ دیگر اسلام نمی‌تواند در جوامع بشری جولان دهد و مردم را بر ضد غارتگران بسیج کند. بلکه اسلام در مسجدها و خانه‌ها محصور و زندانی می‌شود و دیگر چراغ بیداری و هوشیاری و رهایی و رستگاری مسلمانان نمی‌گردد.

بنابراین یکی از علت‌های مهم رواج افکار سکولاریستی در جهان اسلام، توطئه استعمارگران برای بی‌خاصیت نمودن نقش اسلام است، تا بلکه از این راه جلو فعالیت‌های حق‌طلبانه و استقلال‌خواهانه مسلمانان را که از اسلام و قرآن رهنمود می‌گیرند، سد نمایند. آنان بارها تجربه کرده‌اند که قرآن، اسلام و عالمان دینی چه نقش بزرگی در هدایت و بسیج نیروها دارند. شادروان جلال آل احمد درباره پیروزی عالمان شیعه در ایران بر ضد قراردادهای استعماری انگلستان در دوره قاجار که با فتوای میرزای شیرازی اوضاع متحول شد، از زاویه خاصی مورد بررسی قرار می‌دهد و می‌نویسد:

«این پیروزی مقدماتی به ضررهای روحانیت تمام شد، چرا که هم کمپانی و هم حکومت‌های دست‌نشانده و هم روشنفکر خدمتگزار حکومت، دریافتند که حریف اصلی کیست تا به آن طریق که می‌دانیم در مشروطه و پس از آن دستش را کوتاه کنند.»¹⁸

زمینه‌ای دیگر رشد افکار سکولاریستی، حرکت‌های تقلیدی از سوی طیفی از غربزدگان روشنفکرانما در کشورهای اسلامی است. در این علت و زمینه هم سلطه طلبان غربی شرکت دارند و هم روشنفکر نمایان شرقی.

سلطه طلبان غربی دخیل هستند، چون که با تبلیغات و نیرنگ های بسیار چنین وانمود کردند که دین مایه عقب ماندگی است، در حالی که دین اسلام مایه پیشرفت است، نه عقب ماندگی. این سخن را اقبال لاهوری در چند بیت شعر چنین بیان می کند:

آه از افرنگ واز آیین او *** آه از اندیشه لا دین او

علم حق را ساحری آموختند *** ساحری نی کافری آموختند 19 آری دین مسیحیت تحریف شده با فلسفه اسکولاستیک منحنی و با محتوای ضد علم و ضد عقل و با سابقه بدی که از خود به جا گذاشت و هزاران دانشمند را سوزاند، چنین آیینی مانع پیشرفت است، نه دین اسلامی که می گوید دانش طلبی بر همه واجب است آن هم زگهواره تاگور.

آنان با شیطنت های فراوان عده ای را فریب دادند و الینه نمودند تا منادیان و مروّجان غیر مستقیم استعمار در جهان اسلام باشند؛ به گونه ای که حتی در مرکز خلافت عثمانی، با حرکت سکولاریستی، اسلام زدایی کردند. و رسماً اعلان نمودند که به جای اینکه دین اسلام عامل وحدت مردم قرارگیرد، ملاّیت عامل وحدت باشد. به جای اینکه قوانین مدنی را از اسلام و قرآن اقتباس نمایند، از غرب اقتباس کردند، به جای اینکه دین اسلام که بسیاری از احکامش سیاسی است، به آن نقش بدهند، و دین را توأم با سیاست معرفی کنند، آن را جدای از سیاست معرفی کردند. گفتند: خط و حروف عربی مایه عقب ماندگی است، آن را به خط حروف لاتین تغییر شکل دادند، تا مسلمانان از میراث غنی فرهنگی و کتاب هایی که بیش از هزار سال در کشورهای اسلامی نوشته شده اند و رواج دارند، از آن ها بیگانه شوند.

در سال 1929 میلادی در مجلس قانونگذاری ترکیه، قانونی را به تصویب رساندند که به مقتضای آن، واژه های مذهبی را از قانون ترکیه حذف کردند، جمله: «دین رسمی جمهوری ترکیه دین اسلام است» از قانون

اساسی ترکیه حذف کردند. و به جای سوگند به قرآن، سوگند به شرافت را قرار دادند. شبیه همین اموری که در ترکیه صورت گرفت در ایران هم کوشیدند لیکن، موفق نشدند.

«عبد ا[] جودت» که یکی از پیشگامان تجدد ترکیه است، گفت: «همه چیز از فرهنگ حتی سیفلیس آن.»

حتی دستور حکومتی بود که مردم کلاه های سنتی (فینه) را از سر بردارند و به جای آن کلاه شاپوی غربی بر سر بگذارند و خنده آور است که این را در مجلس قانونگذاری ترکیه مطرح کردند و تصویب شد.

اقبال لاهوری که این همه حرکت های تقلیدی و ذیلانه مسلمانان را که می بیند با سوز دل می گوید:

شرق را از خود برد تقلید غرب *** باید این اقوام را تنقید غرب

قوَّت مغرب نه از چنگ وریاب *** نی ز رقص دختران بی حجاب

نی ز سحر دختران لاله رو *** نی ز عریان ساق و نی از قطع مو

محکمی او را نه از «لادینی» است *** نی فروغش از خط لاتینی است

قوت افرنگ از علم و فن است *** از همین آتش چراغش روشن است

علم و فن را ای جوان شوخ و شنگ *** علم می باید نه ملبوس فرنگ

اندر این ره جز نکه مطلوب نیست *** این کُله یا آن کُله مطلوب نیست

فکر چالاکي اگر داری بس است *** طبع ادراکی، اگر داری بس است. 21 گویند که در گذشته گرما به های ایران با شیپور و بوق مجهز بود. گرما به دار برای آگاه ساختن مردم از باز شدن گرما به، يك ساعت پیش از طلوع آفتاب شیپور می زد. اتفاقاً روزی در یکی از شهرها شیپور حمامی خراب شده وی با زحمت زیاد شیپوری را با قیمت گران تهیه نمود.

مرد غریبی که تازه وارد شهر شده بود و دیده بود که شیپور با قیمت گران خریده است، خوشحال شد و تصمیم گرفت که تعداد زیادی شیپور بخرد و به این شهر حمل کند، تا سود بسیاری نصیب او بشود، مال التجاره خویش را وارد میدان بزرگ شهر کرد و انتظار داشت در نخستین لحظه مردم برای خریدن شیپورها سرو دست بشکنند. ولی او هر چه توقف کرد کسی از او شیپوری نخرید.

بازرگان ثروتمندی که عصا به دست از آن میدان عبور می کرد، علت نقل این همه شیپورها را از آن مرد غریب پرسید. وی سرگذشت خویش را برای او بازگو کرد. بازرگان خردمند از حماقت و ابله‌ی او در شگفت فروماند. و گفت: «آخر تو فکر نکردی که این شهر دو فقره حمام بیش ندارد و این همه شیپور در این شهر به فروش نمی‌رسد؟! ولی من برای تو فردا کاری انجام می‌دهم که همه این‌ها در ظرف چند روز به فروش برسد.»

بامدادان این مرد سرشناس به جای عصا شیپور را در دست گرفت و تکیه زنان را تجارت خانه را پیمود.

شیوه این بازرگان توجه مردم را به خود جلب کرد و با خود گفتند: لابد رمز ثروتمند شدن این بازرگان به این است که به جای عصا شیپور دارد. مردم کورکورانه رفتند و شیپورهای آن مرد غریب را خریدند. بازرگان به آن مرد غریب پیغام داد: حال که همه شیپورهایت به فروش رفته است از این شهر بیرون برو.

فردای آن روز بازرگان، بار دیگر به جای شیپور، عصا در دست گرفت و به حجره خویش رفت، مردم فهمیدند که فریب خوردند و کورکورانه ادای او را در آوردند.

مولوی در این باره می‌گوید:

مرمرا تقلیدشان برباد داد *** ای دو صد لعنت بر این تقلید باد. 22

مولوی در قالب يك داستان زیان حرکت های تقلیدی کورکورانه را این گونه به تصویر می کشد:

در خانقاهی دهها درویش تهی دست زندگی می کردند، از قضا درویشی از مسافرت بازگشت، یکسره به خانقاه رفت و الاغ خود را به مستخدم خانقاه سپرد تا يك شب در مراسم بزم درویشان شرکت کند.

درویشان گرسنه مقدم او را گرامی داشتند و سران خانقاه با هم خلوت کردند و تصمیم گرفتند که خر این میهمان را سر ببرند و از گرسنگی نجات پیداکنند.

در پایان غذا مراسم «سماع» و پایکوبی دسته جمعی درویشان که درویش صاحب الاغ نیز جزء آنان بود، آغاز شد. مطرب آن شب را با جمله ای «خر برفت...»

آغاز کرد.

چون سماع زاوّل تا کران *** مطرب آغازید يك ضرب گران

خربرفت و خربرفت آغاز کرد *** زین حرارت جمله را انباز کرد

زین حرارت پایکوبان تا سحر *** کف زنان، خرفت، خرفت ای پسر

ازره تقلید آن صوفی همین *** خربرفت آغاز کرد، اندر چنین، ذکر ورد «خربرفت...» تا آغاز طلّیعه فجر ادامه داشت و درویش صاحب الاغ از همه جا بی خبر با آنان دم گرفته و همان ورد را با صد شوق بر زبان جاری می کند.

بامدادان، درویشان، خانقاه را خلوت کردند و هر کسی راه خانه خویش را پیش گرفت. درویش صاحب الاغ بیرون آمد و الاغ خویش را از مستخدم خانقاه طلبید. وی گفت الاغ شما را فروختند و سربریدند و بزمی تشکیل دادند و شما هم در مراسم میهمانی و سماع شرکت داشتید.

درویش گفت: چرا به من خبر ندادی؟

مستخدم گفت: من آمدم لیکن دیدم تو بیش از دیگران شعر خربرفت و خربرفت را بر زبان جاری می کنی.

گفت وای آمدم من بارها *** تا ترا واقف کنم زین کارها

تو همی گفتی که خرفت ای پسر *** از همه گویندگان باذوق تر

بار می گفتم که او خود واقف است *** زین قضا راضی است، مرد عارف است مولوی سپس از این داستان نتیجه می گیرد و می گوید:

گفت آن را جمله می گفتند خوش *** مرا همراه ذوق آمد گفتنش

مرمرا تقلیدشان برباد داد *** ای دو صد لعنت بر این تقلید باد

خاصه تقلید چنین بی حاصلان *** کآبرو را ریختند از بهر نان²³

سید جمال الدین اسدآبادی در وصف این افراد شیفته غرب که کورکورانه از آنان تقلید می کنند می گوید:

«این افراد مانند مادر احمقی می مانند که غذایی به مذاقش لذیذ می آید و از آن غذا به طفل شیرخوار خویش می دهد؛ در صورتی که مزاج کودک جز شیر نمی پذیرد.»²⁴

پدیده سکولاریزم خواستگاهش اروپا است آن هم مربوط است دین مسیحیت تحریف شده ای که مخالف با علم و

پیشرفت است. دینی که در آن رهبانیت نهفته است، دینی که از يك خشونت چند صد ساله ضد بشری برخوردار است. بنابراین اگر فردی سکولاریزم را از مسیحیت به دین اسلام تشری بدهد مانند همان مادر نادانی می ماند که ذایقه خویش را با ذایقه نوزادش یکی بداند و هر غذایی که باب طبع خویش است به بچه نوزادش بدهد.

در جهان عرب افرادی مانند «علی عبد الرزاق»ها، در بین ملت ترك افرای مانند عبد الله جودت ها و «مصطفی کمال»ها، در میان ملت ایران افرادی همانند «تقی زاده» و رضامیرپنج ها، می کوشیدند تا افکار سکولاریستی ویژه غرب را مقلدوار به جامعه اسلامی تسری بدهند.

حال سخن در این است که این افکار با محتوای دین اسلام چه تناسبی دارد.

3 – اسلام و سکولاریزم:

مسیحیت با توجه به نارسایی هایی که در بُعد معرفتی و الهیات آن داشت و نیز با توجه به عملکرد ناصوابی که در دوره اقتدار و حکمرانی کلیسا، متصدیان کلیسا داشتند؛ این دو چیز بستر رشد و نمو «سکولاریزم» را آماده کردند و سرانجام همین بستر یاد شده، مسیحیت را از جامعه ترد و در کلیساها محبوس نمود. آیا چنین روندی در اسلام هم وجود دارد؟

سخن را در دو فراز پی می گیریم:

1 – آیا با توجه به بعد معرفتی و محتوای دین اسلام، سیاست با آن توأم است یا گسیخته از آن.

2 – آیا عملکردهای مسلمانان در دوره اقتدار مایه دین‌گریزی شد یا خیر؟

1 – 3 – دین و سیاست در اسلام:

معنای دین: دین عبارت است از: مجموعه به هم پیوسته‌ای از باورها و اندیشه‌های برگرفته از وحی الهی در رابطه با جهان، انسان، جامعه و جهان پس از مرگ، که هدف آن هدایت انسان به سوی روش بهتر زیستی و کامل تر شدن است.²⁵

معنای سیاست: سیاست عبارت است از: مدیریت کلان دولت و راهبرد امور عمومی در جهت مصلحت جمعی و انتخاب روش‌های بهتر در اداره شئون کشور، یا علم اداره يك جامعه متشکل و یا هنر تمشیت امور مردم در رابطه با دولت، که همواره در ارتباط با بخشی از زندگی انسان مطرح است.

چون به عمل انسان مربوط می‌شود، ناگزیر با دین که متکفّل بیان و شیوه‌های زیستن است، تماس پیدا می‌کند و از آن رو یا تضاد با آن و یا هم‌سوی آن عمل می‌کند. در هر دو حال دین به سیاست نظر دارد و سیاست نیز به نوبه خود در قلمرو دین عمل می‌کند.²⁶

بنابراین معنای یاد شده، سیاست مربوط به تدبیر درست و همت نهادن در مصالح عمومی مردم است نه اینکه شیطنتهای شیاطین را سیاست بنامیم. در این باره امام خمینی، بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران بیان داشت:

«آیت ا... کاشانی در قلعه فلك الافلاك محبوس بود. رئیس زندان آن جا روزی در کنار گفت و گو با آقای کاشانی گفته بود: شما چرا در سیاست دخالت می کنید. سیاست شأن شما نیست... ایشان به او گفتند: اگر من دخالت در سیاست نکنم، کی دخالت بکند؟»²⁷

امام خمینی در ادامه سخن بیان، داشت:

«مرا نزد رئیس سازمان امنیت بردند او ضمن صحبت هایش گفت: آقا سیاست عبارت از دروغ گویی است؛ عبارت از خدعه است؛ عبارت از فریب است؛ عبارت از پدر سوختگی است. این را بگذارید برای ما. من به او گفتم: این سیاست مال شماست. البته این سیاست هیچ ربطی به سیاست اسلامی ندارد. این سیاست شیطانی است و امّا سیاست به معنای اینکه جامعه را راه ببرد و هدایت کند و هدایت کند به آن جایی که صلاح جامعه و صلاح افراد هست، این در روایات ما برای نبی اکرم«ص» بالفظ سیاست ثابت شده است... در آن روایت هم هست که پیامبر اکرم «ص» مبعوث شد که سیاست امت را متکفّل باشد.»²⁸

حال با توجه به مفهوم دین و سیاست، به محتوای دین اسلام نظری افکنده شود و در این مسأله دقت شود که:

آیا دین اسلام با سکولاریزم هماهنگ است یا متضاد؟ آیا اسلام دین فردی است یا هم دین فردی است و هم دین اجتماعی؟

آیا اسلام تنها به خودسازی و هدایت فردی توجه دارد یا افزون بر آن به جامعه سازی و هدایت اجتماع هم نظر دارد؟

آیا اسلام دین آخرت است یا هم دین دنیا و هم دین آخرت؟

برای پاسخ گویی و داوری به این پرسش ها دو راه در پیش روی ما باز است.

1 – از راه محتوای دین و توجه در باورها، ایدئولوژی و اخلاقیات دینی.

2 – از راه شناخت و اظهار نظر دین شناسان.

راه اول و توجه به محتوای دین:

در این نگاه محتوایی به دین، نگرش به چند نکته ضروری است. تا با توجه به این چند نکته به توأم بودن دین با سیاست پی برد.

نکته اوّل: اسلام دین جامع و کاملی است و در هدایت‌گریش مورد رضایت پروردگار است. (الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا. «29

در این جامعیت و کمال دین، تنها وجود قوانین مطرح نیست. بلکه افزون بر بهره مندی قوانین لازم و ضروری برای سعادت بشر، به اجرای آن نیز عنایت دارد. امام خمینی بزرگ پرچمدار نهضت اسلامی در قرن بیستم در این باره بیان داشت:

«مجموعه قانون برای اصلاح جامعه کافی نیست. برای اینکه قانون مایه اصلاح و سعادت بشر بشود، به قوه اجرائیه و مجری احتیاج دارد. به همین جهت، خداوند متعال در کنار فرستادن يك مجموعه قانون، یعنی: احکام شرع، يك حکومت و دستگاه اجرا و اداره مستقر کرده است. رسول اکرم(ص) در رأس تشکیلات اجرایی جامعه ی مسلمانان قرار داشت، علاوه بر ابلاغ وحی و بیان و تفسیر عقاید و احکام و نظامات اسلام، به اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام همت گماشته بود تا دولت اسلام را به وجود آورد، در آن زمان مثلاً به قانون جزا اکتفا نمی کرد، بلکه در ضمن به اجرای آن می پرداخت؛ دست می برید، حد می زد، رجم می کرد. پس از رسول اکرم(ص) خلیفه همین وظیفه و مقام را دارد...»³¹

نکته دوّم: در اسلام از رهبانیت و تارك دنیا شدن منع شده است. اگر در مسیحیت موجود رهبانیت ارزشمند است، در دین اسلام ضد ارزش است، قرآن می گوید: رهبانیت در پیکیره دین حضرت عیسی (ع) وجود ندارد لیکن علمای نصارا آن را وارد دین کردند. (ورهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم الاّ

ابتغاء رضوان الله) 32

در تاریخ آمده است که همسر صحابی بزرگ عثمان بن مظعون به نزد رسول گرامی اسلام(ص) رفت و عرض کرد: ای رسول خدا، شوهرم عثمان بن مظعون به سوی رهبانیت روی آورده است، رسول مکرم اسلام(ص) به خانه عثمان رفت و فرمود؛ ای عثمان خداوند مرا به رهبانیت مأمور نکرده است. (یا عثمان لم یرسلنی ا^ا بالرّهبانّیة ولكن بعثنی بالحنیفیة السّهلة السّحّة، اصوم واصلّی والمس اهلد، فمن احبّ فطرتی فلیستن بسنّتی ومن سنّتی النکاح)33.

اسلام رهبانیت را نمی پسندد، بلکه می گوید آدمی در اجتماع باشد و از مواهب دنیوی بهره مند گردد لیکن همتش اعتلای کلمه ا^ا باشد.

به گفته شاعر:

هر گز میان حاضر و غایب شنیده ای *** من در میان جمع و دلم جای دیگر است

نکته سوّم: احکام اسلامی منحصر به يك سری کارهای عبادی و فردی نیست. بلکه اسلام مجموعه ای از معارف، تعالیم و احکامی است که زندگی فردی، خانوادگی، اجتماعی، سیاسی، قضایی، اقتصادی، جزایی و روابط بین الملل مسلمانان را شامل می شود. بسیاری از آیات قرآنی و روایات اسلامی، به امور اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، قضایی و جزایی اسلام مربوط است. مانند آیاتی که مربوط به امر به معروف و نهی از منکر است مانند (ولتکن منکم أمة یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر وأولئک هم المفلحون)34، و آیات مربوط به جهاد مانند (وقاتلوهم حتی لا تكون فتنة و یکون الدین کلاّهُ ا^ا)35. و یا (واعدوا لهم ما استطعتم من قوّة و من رباط الخیل ترهبون به عدوّ ا^ا و

عدوكم وآخرين من دونهم لا تعلمونهم الا يعلمهم)36، وآيات مربوط به احكام جزايي درباره مفسدفي الارض مانند (انما جزاء الذين يحاربون الا ورسوله ويسعون في الارض فسادا أن يقتلوا او يصلبوا او يقطع ايديهم وارجلهم من خلاف او ينفوا من الارض)37.

ومربوط به مجازات دزد مانند (والسارق والسارقة فاقطعوا ايديهما جزاءا بما كسبا نكالا من الا)38.

امام علي (ع) فرمود: «فرض الا... الجهاد عزّا للاسلام وللامر بالمعروف مصلحة للعوام والنهي عن المنكر ردعا للسفهاء... والامامة نظاما للامة، خدوند واجب گردانيد جهاد را براي ارجمندی اسلام، وامر به معروف را براي اصلاح مردم، و نهي از منكر را براي جلوگیری از ارتكاب گناه كم خردان، و امامت و پيشوايي را براي نظم و آرامش امت مسلمان.»39

امام رضا (ع) فرمود: ان الامة زمام الدين و نظام المسلمين وصلاح الدنيا و عزّ المؤمنين، ان الامامة اساس الاسلام النامي وفرعه السامي، بالامام تمام الصلاة و الزكاة والصيام والحج والجهاد وتوفير الفداء والصدقات وامضاء الحدود والاحكام ومنع الثغور والاطراف. الامام يحلل حلال الا و يحرم حرام الا و يقيم حدود الا ويذّب عن دين الا.»41.

«امامت ورهبري ما زمام دين، ما يه نظام مسلمانان، صلاح دنيا و عزّت مؤمنان است. امامت و پيشوايي هم ريشه و اساس بالنده اسلام است و هم شاخه برافراشته آن. نماز، زكات، روزه، حج و جهاد در پرتو امامت محتوای كامل خود را می يابد.

در آمد خارجی و داخلی مسلمانان امامت روبه افزایش می گذارد.

اجرای حدود و احکام و نگاه داری مرزها و اطراف کشور اسلامی در سایه امامت و حکومت عملی می شود. امام است که حلیّات حلال خدا و حرمت حرام خدا را تثبیت می کند، حدود خدا را اقامه و از دین خدا دفاع می کند.

امام خمینی در این باره می گوید: «نسبت اجتماعیات قرآن در آیات عبادی آن از نسبت صد به يك هم بیش تر است. از کتاب حدیث که حدود پنجاه کتاب است، سه تا چهار کتاب مربوط به عبادات است. و مقداری هم مربوط به اخلاقیات، و بقیّه هم مربوط به اجتماعیات، اقتصادیات، حقوق، سیاست و تدبیر جامعه است.»⁴²

نکته چهارم: پیامبر بزرگ اسلام به مدت سیزده سال در مکه به ارشاد و هدایت و بیان احکام و معارف اسلامی پرداخت و سپس به مدینه هجرت نمود و اولین دولت اسلامی را تشکیل داد و همه مقدمات لازم برای برقراری حکومت را، از قبیل بیعت با قبایل، بستن پیمان برادری بین مهاجران و انصار و نیز پیمان دفاعی مشترك میان مسلمانان و یهود، تأسیس مسجد به عنوان مرکز مشاوره و امور اجتماعی و سیاسی و تصمیم گیری و... مهیا نمود و استانداران مناطق و مأموران اخذ زکات و مالیات و فرماندهان نظامی را نصب نمود.

با توجه به این نکاتی که بیان شد و نیز موارد دیگری که به مانند این موارد است ولی به جهت رعایت اختصار بیان نشده است، در می یابیم که در دین اسلام دین و سیاست با هم آمیخته است، سکولاریزم هیچ نوع همخوانی و قرابتی با اسلام ندارد.

دین پژوهان و اسلام شناسان؛ از صدر اسلام تاکنون دین اسلام را توأم با سیاست نگریسته اند. صحابه پیامبر (ص) دین را هماهنگ با سیاست تفسیر می کردند، بعد از صحابه «تابعین» هم همانند صحابه دین اسلام را توأم با سیاست می دانستند و این نگرش در میان عالمان دین همچنان رواج دارد.

* «ابو حامد محمد غزالی» (متوفای 505 ق) در کتاب نصیحة الملوك تمامی تلاش خویش را به حل تعارض میان دین و دنیا معطوف داشته است، او معتقد است که حیات آدمی مجموعه ای است فراهم آمده از دین و دنیا؛ و نظام دین جز از طریق دنیا سامان نمی پذیرد. می گوید: «لا یتّم دین الاّ بال دنیا ولذلک قیل الدین والسلطان توأمان والدین اسسّ والسلطان حارس.»

و در جای دیگر می افزاید: «ان السلطان ضروری فی نظام الدنیا ونظام الدنیا ضروری فی نظام الدین ونظام الدین ضروری فی الفوز بسعادة الاخرة وهو مقصود الانبیاء»⁴³.

* «سید جعفر کشفی از علمای عصر قاجار درباره اتکای دین و دولت به یکدیگر بیان روشنی دارد، او با استفاده از دین عبارت مشهور «الدین والملک توأمان لا یتّم احدهما الاّ بالآخر»، می گوید:

اقامه دین با عدم سلطنت سلطان وعدم نظام، غیر متحقق الوقوع است، و امارت و سلطنت بدون دین، طریقه معیشت و معاشرت حیوانات است... سلطنت به منزله ارکان است و دین به مثابه اساس و اساس بی ارکان ضیاع و ناتمام است و ارکان بی اساس غیر مستقیم و خراب. پس امارت و سلطنتی که از برای بنی

نوع انسان است و آیات و احادیث در مدح و فضیلت آن رسیده است همان امارت و سلطنتی است که بادین توأم و به هم بسته باشد، نه غیر آن.»⁴⁴

* حمید عنایت از متفکران و نویسندگان معاصر، اسلام را برنامه جامعی برای تنظیم حیات انسانی می داند و می گوید: «سیاست» ابزار لازم تحقق آن است.

همو می گوید: «در دل و درون مسلمانان گرایش خاصی نسبت به سیاست نهضت است که مستقیماً از روح تعالیم اسلام نشأت می گیرد.»⁴⁵

حمید عنایت سیاسی شدن ذهن مسلمان را که باعث می گردد يك مسلمان موجودی سیاسی از جدی ترین نوع آن شود، چند عنصر را دخیل می داند و این گونه بر می شمارد:

1 – با توجه به توصیه قرآن به مسلمانان، در این که حضرت محمد(ص) را سر مشق والا و اسوه حسنه خویش قرار دهند (لکم فی رسول الله اسوة حسنة)⁴⁶ و همانند او که در بنانهادن حکومتی بر مبنای تعالیم اسلامی موفق بود، آنان نیز در این راه تلاش نمایند، دیگر عذری برای بی تفاوتی سیاسی يك مسلمان باقی نمی ماند.

2 – از آن جا که عملی شدن بسیاری از دستور العمل های دینی مستلزم حصول شرایطی است که جز با تشکیل حکومت و از طریق يك حکومت «دین مدار» محقق نمی گردد و زندگی و حیات مسلمانان در ظل حکومت غیر پای بند به اصول و مقررات دینی، توأم با تعطیل شدن ابواب متعددی از فقه و احکام دینی است، بنا بر

این يك مسلمان موطف به تلاش برای تأمین این شرایط، به عنوان مقدمه ای واجب می باشد.

3 - برای مسلمانان در طول تاریخ همواره دو پرسش سیاسی مهم مطرح بوده است که ملهم از تعالیم قرآنی است:

- چه کسی شایسته حکومت است؟

- حجیّت اطاعت از حاکم وقت چیست؟

اینکه پاسخ این دو پرسش در عمل چه باشد، وظیفه دینی دفاع از رژیم متمایل به اسلام، یا تکلیف الهی براندازی حاکم جور را برای مسلمانان در سراسر تاریخ تعیین می کرده است.⁴⁷

* عبد الرحمان بن خلدون اندلسی در باره ی سیاسی بودن دین اسلام می نویسد:

«حقیقت خلافت جانشین شدن از صاحب شرع، برای محافظت دین و سیاست امور دنیوی است، باید بدانیم که صاحب شرع عهده دار دو امر مهم است: یکی اجرای امور دینی بر مقتضای تکالیف شرعی که مأمور است آن ها را تبلیغ کند و مردم را بدان ها وارد و دیگری تنفیذ سیاست به مقتضای مصالح عمومی در عمران و اجتماع بشری.»⁴⁸

از گذشته دور تاکنون بسیاری از دانشیان دینی درباره پیوند دین و سیاست کتاب‌ها نوشته‌اند و درباره «فقه سیاسی» یا «فقه الحکومه» و یا «احکام السلطانیه» قلم زده‌اند.

* یحیی بن آدم قرشی متوفای 203 هـ - ق. کتابی در شیوه کشورداری و چگونگی اداره امور اقتصادی نوشته است. این کتاب به نام «الخراج» اکنون موجود و در دسترس پژوهشگران قرار دارد.

* قاضی ابو یوسف، از قاضیان دستگاه خلافت عباسی، به خواست هارون الرشید کتابی نوشته است به نام «الخراج» که درباره مسایل سیاسی، اقتصادی و روابط بین الملل، اصول و کلیات دادرسی، مسائل مالی نظام و ارتباطات خارجی از دیدگاه فقه اسلامی بحث می‌کند.

* ابن قتیبه ی دنیوری از علمای نامدار اهل سنت که در قرن سوم هجری می‌زیست و منصب دادرسی دنیوری را بر عهده داشت، کتابی به نام «الامامة والسیاسة» نوشته است که تاریخ سیاسی جهان اسلام و شرایط خلیفه مسلمانان را قلم زده است.

* ابی عبید قاسم بن سلام، برای گشودن گره‌های فقهی و اقتصادی دولت مأمون عباسی، کتاب «الاموال» را در باره ی اقتصاد اسلامی و سیره پیشینیان درباره ثروت و بیت المال نوشته است.

* قاضی ابویعلی، محمد بن حسین موصلی متوفای 458 هـ. ق. کتاب «الاحکام السلطانیه» را در باب پیوند

بین دین و دولت نوشت. موصلی از سوی حکومت قائم بامر ا[عباسی قاضی بغداد بود.

* علی بن محمد ماوردی متوفای 450 هـ. ق. در مسائل سیاسی جهان اسلام کتاب «الاحکام السلطانیه» را نوشت.

* خواجه نظام الملک در دولت سلجوقیان به دستور ملک شاه سلجوقی «سیاست نامه» را نوشت.

* غزالی در همین دور کتاب «نصیحة الملوک» را نوشت.

* سعد الدین تفتازانی در دوره تیمور گورکانی کتاب «المقاصد» را درباره پیوند بین دین و دولت و شرایط حاکم نوشت.

* محمد بن محمد بن احمد قرشی در همین دوره تیموریان کتاب «معالم القریه» را در باب کشورداری نوشت.

* ابن روز بهان در دوره بعد کتاب های «سلوک الملوک» و «مهمان نامه بخارا» را درباره دیدگاه های کلامی و سیاسی علمای دین در امر حکومت داری و شرایط رهبری نوشت. 49

* ابن الطقطی، الفخری کتاب «فی الادب السلطانی» را نوشت.

* میرزای نائینی کتاب «تنزیه الامة» را نوشت.

امام خمینی و پیوند دین و سیاست:

از جمله عالمان دینی که درباره پیوند دین و سیاست، قلم زده اند و سخن گفته اند امام خمینی رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران است. سخنان ایشان در این باره بسیار است، تنها به ذکر چند جمله اکتفا می کنیم.

«اسلام فقط عبادت نیست، فقط تعلیم و تعلم عبادی و امثال این ها نیست، اسلام سیاست است، اسلام از سیاست دور نیست، اسلام يك حکومت بزرگ به وجود آورده است. يك مملکت بزرگ به وجود آورده است، اسلام يك رژیم است، يك رژیم سیاسی است منتها سایر رژیم ها از بسیاری از امور غافل بودند و اسلام از هیچ چیز غافل نیست.»⁵¹

«در ذهن ما جای گیر کرده اند و حتی حال باورشان آمده است آقایان به اینکه اسلام با سیاست جداست، يك احکام عبادی است ما بین خود و خدا، بروید توی مسجدتان و هر چه می خواهید دعا کنید، هر چه می خواهید قرآن بخوانید ما هم با شما کاری نداریم. امّا این اسلام نیست، اسلام در مقابل ظلمه ایستاده است، حکم به قتال داده است، حکم به کشتن داده است، در مقابل کفار و در مقابل متجاوزین احکام دارد. این همه احکام در اسلام نسبت به این ها هست، این همه احکام حکم به قتال و حکم به جهاد و حکم

به این ها هست، اسلام از سیاست دور است؟! اسلام فقط این مسجد رفتن و قرآن خواندن و نماز خواندن است؟! این نیست، این احکام را دارد و باید این احکام هم اجرا بشود.»⁵²

«سیاستی که در صدر اسلام بود، يك سیاست جهانی بود. پیغمبر اسلام دستش را دراز کرده بود در اطراف عالم و عالم را داشت به اسلام دعوت می کرد، و دعوت می کرد به سیاست اسلامی و حکومت تشکیل داد و خلفای بعد حکومت تشکیل دادند در صدر اسلام از زمان رسول خدا تا آن وقتی که انحراف در کار نبود، سیاست و دیانت توأم بودند...»

اساس مطلب این جاست که اسلام آیا دین سیاست به همه ابعاد، با مسائل اجتماعی ملت ها به همه ابعاد، با مسائل اقتصادی و فرهنگی و همه چیزهایش با همه ی افراد توأم است یا این که اسلام باید منزوی باشد و در صدر اسلام آن هایی که حکومت دارند همه در اشتباه بودند، مسلمین مطلع بشوند که این بوق های استعماری آن ها را دارند از اسلام جدا می کنند و اسلام زدایی می کنند و محتوای اسلام را از آن چیزی که دارد، خالی می کنند.»⁵³

کوتاه سخن اینکه: با نگاه به محتوای دین اسلام و جامعیت آن و آیات قرآن و روایات اسلامی و گفتار و کردار رسول مکرم اسلام(ص) و نیز با نگاه به برداشت و تفسیر عالمان دین از صدر اسلام تا زمان حاضر، به این نتیجه می رسیم که دین اسلام با سیاست توأم است.

بنابراین سکولاریزم در اسلام خواستگاهی ندارد و اگر برخی از نویسندگان معاصر مانند علی عبد الرزاق مصری قرائت جدیدی از اسلام را ارائه می دهد و می کوشد تا بین اسلام و سکولاریزم نوعی سازش ایجاد کند، با آنچه که بیان شد، روشن می شود که این قرائت با ماهیت دین اسلام سازگاری ندارد و به همین جهت است که چنین قرائت های شاذ و نادری بر اسلام پژوهان تأثیری ندارد، تنها اثرش انزوای خود گوینده

است. همان گونه که خود علی عبد الرزاق با بیان افکار سکولاریستی و نسبت دادن آن به اسلام خود را از جمع دین پژوهان و امت اسلامی منزوی نمود. محمد رشید رضا در کتاب «الخلافة او الامامة العظمی» در رد مبانی فکری عبد الرزاق نگاشت.

نویسنده دیگر مصری محمد قطب، سکولارها را در ردیف بی دینان خواند وی در مقدمه کتابش به نام «العلمانيون والاسلام» (سکولارها و اسلام) می نویسد: سکولاریست ها مدتی است حمله گسترده ای را بر ضد حاکمیت دین اسلام و بر ضد «مسلمانانی که خواستار حاکمیت اسلام اند، آغاز کرده اند و در این زمینه چنان تلاش می کنند که گویا خطر بزرگی را که نزدیک است نابودشان کند، دفع می کنند.

در این حمله دموکراسی را جایگزین اسلام می سازند و... شگفت آور این است که بسیاری از سکولاریست ها در دوران قدرت و سلطه کمونیسم، کمونیست بودند... هم چنین شگفت آور است که آنان با اجرای دین، با این ادعا مخالفت می کنند که پیاده کردن اسلام، به مردم این آزادی را نمی دهد که به حقوق سیاسی خود برسند...

آنچه این شگفتی را می زداید یا از آن می کاهد، این است که انسان دریا بد محرك اساسی سکولاریست ها ناخوشنودی و نفرت آنان از اسلام و اجرای آن است.»⁵⁴

2 - 3 - عملکردها در دوره اقتدار

در دوره چند صد ساله ای که مسلمانان در اوج اقتدار بودند و حکومت دینی در جهان اسلام برقرار بود، گرچه در برخی موارد از سوی مسؤولان و حاکمان يك سری ضعف ها و کاستی هایی اتفاق می افتاد و گاه گاهی از دین استفاده ابزاری می شد، ولی در مجموع به خصوص با مقایسه با عملکرد کلیسا در دوران قرون

وسطی، عملکردها به گونه ای بود که نه تنها مردم را از دین گریزان نمی کرد، بلکه آنان را به دین اسلام تشویق می کرد.

رفتار پیامبر (ص) با مردم، خود الگوی خوبی برای حکمرانان اسلامی بود، رفتار خلفای راشدین برای دیگر زمامداران الگو بود، گوستاولوبون مسیحی فرانسوی درباره عملکرد پیامبر اسلام (ص) می نویسد که رسول خدا (ص) مردم را از خود راضی نگه می داشت، به کسی ظلم نمی کرد، در هنگامی که احساس کرد، مرگش نزدیک شده است، با مردم سخن می گوید و چنین می گوید:

«ای مردم به هر که من تازیانه ای زده ام، اکنون برخیزد و از من قصاص کند و اگر سخن ناروایی در باره آبروی او به زبان را نده ام هم چنان قصاص نماید و اگر مالی از کسی گرفته ام هم اکنون از من بگیرد و مبادا از کینه و دشمن من بیم داشته باشد، زیرا کینه و دشمن در من نیست و من از آن دورم...»⁵⁵

همو در باره ی خلق و خوی پیامبر اسلام (ص) می نویسد:

«پیوسته با مردم خوشرو بود، و غالباً خاموش می نشست، خوی او نرم و اخلاقش نیکو بود؛ در پیش او بیگانه و نزدیک، نیرومند و ناتوان در برابر حق یکسان بودند، مستمندان را دوست می داشت، و هیچ گاه بی نوایی را به خاطر ناداریش با نظر حقارت نمی نگریست، چنانچه از زورمند و سلطانی هم به خاطر اقتدارش احترام نمی کرد...»⁵⁶.

همو در باره ی جانشینان پیامبر(ص) می نویسد:

«خلفای راشدین... این ها یاران و اصحاب پیامبر بودند، اینان در زهد و بی آلاشی و سادگی در زندگانی شخص خود به پیامبر اقتدا کرده بودند؛ ابو بکر وقتی مرد جز پیراهنی که برتن داشت و شتری که سوار می شد و نوکر در خانه اش چیزی دیگری نداشت و تازنده بود فقط روزانه پنج درهم برای مخارج زندگی شخص از بیت المال به عنوان حقوق برداشت می کرد.

عمر جامه وصله داری می پوشید و شب ها روی پله های مسجد با بینوایان بسر می برده...

در عهده خلفای راشدین مسلمانان از يك مساوات کاملی برخوردار بودند؛ احکام دین برای همه یکسان بود.

عبد(ع) برای شکایت و محاکمه از کسی که مدعی بود زره آن حضرت را دزدیده بود، در برابر قاضی قرارگرفت و شخصاً در محکمه حاضر شد...»⁵⁷

گوستاولوبون می نویسد که در دوره تمدنی مسلمانان، حاکمان اسلامی با مردم رفتار خوبی داشتند می گوید: اگر آنان با مغلوبان بد رفتاری می کردند، مغلوبان با هم متحد می شدند و برآنان می شوریدند، بنابر این یکی از عوامل پیشرفت مسلمانان رفتار خوب آنان بود، وی می نویسد:

«همین گذشت و اغماض اعراب فاتح که مورخان آن را نادیده گرفته اند، یکی از عوامل سریع پیشرفت و توسعه ی فتوحات آنان بود. و سبب گردید که بسیاری از ملت ها، مذهب، نظام و زبان ایشان را با آغوش باز بپذیرند.»⁵⁸

بنابر آنچه که گوستاولوبون بیان کرد، رفتار حاکمان اسلامی در دوره تمدنی مسلمانان نه تنها مایه دین گریزی مردم نبود، بلکه مایه دین گرایی آنان شد، بر خلاف آن چه که اروپائیان مسیحی در دوره اقتدار دینی انجام دادند. در این رابطه خوب است در باره عملکرد مسلمانان و عملکرد مسیحیان در تسلطنشان بر بیت المقدس مقایسه شود. و در زمان خلیفه دوّم، بیت المقدس توسط مسلمانان فتح شد. خلیفه بر مردم آزادی داد تا هر که دلش خواست مسلمان شود، خود این برخورد خوب سبب شد تا بسیاری از مردم فلسطین اسلام را با آغوش باز بپذیرا شوند. حال بعد از گذشت بیش از چهار صد و پنجاه سال یعنی: در سال 493 هـ. ق. مسیحیان در جنگ های صلیبی بیت المقدس را اشغال کردند؛ جنایات بسیاری مرتکب شدند که قلم از بیان آن شرمنده است. همو در این بار می نویسد:

«طرز سلوک صلیبی ها در تمام این جنگ ها نشان می دهد که این ها بی شعورترین وحشی های عالم بوده اند، چه این ها فرقی میان دوست و دشمن، مردم غیر نظامی و نظامی، زن و مرد، خرد و کلان، نمی گذارند و همه را معرض قتل و غارت قرار می دادند....»

لشکرما در میان کوچه ها و میدان ها و پشت بام ها گردش می کردند تا عطش خود را از خون مردم فروشانند، عیناً مانند شیر ماده ای بودند که بچه اش را ربوده باشند، اینان کودکان و جوانان و پیران را می کشتند و آن ها را قطعه قطعه می کردند و اساساً هیچ انسانی را زنده نمی گذاردند... شکم های مرده ها را پاره می کردند که طلا از میان آن ها پیدا کنند، راستی حرص و طمع و علاقه به زر و زیور چه می کند! خون در کوچه های بیت المقدس که از لاشه ی کشتگان انباشته شده بود، چون نهرها جاری بود! آه از این کوران سنگین دل! در حقیقت میان این همه جمعیت يك نفر هم نبود که به دین مسیح معتقد باشد!...

قشون صلیب هنگامی که داخل بیت المقدس شدند، رفتارشان به کلاسی مخالف با رفتاری بود که عمر بن خطاب خلیفه مسلمانان با مسیحیان بیت المقدس هنگام فتح آن جاکرد... داستان کشتار ده هزار مسلمان را در مسجد عمر همین کشیش نقل کرده است و دنبال آن می گوید: به راستی قشون ما در هیکل سلیمان، در خون ریزی ها افراط کردند، از يك سو لاشه های کشتگان در خون خود دست و پا می زدند، در طرف دیگر دست و بازوهای قلم شده، گویا با انگشتان تسبیح می گفتند و هر کدام می خواستند به بدنی متصل گردند...» 59

* پرهیز از يك اشتباه

برخی به جهت پاره ای از شباهت های موجود بین جهان اسلام و جهان مسیحیت، مانند: بهره مندی از اقتدار دینی و حکومت تئوکراسی و... پدیده هایی که نتیجه طبیعی جامعه مسیحیت اروپا بود، مانند سکولاریزم، پلورالیزم و... را به جهان اسلام تسری دهند. در حالی که بین این دو تفاوت بسیار است. از جمله تفاوت ها:

1 – در محتوای مسیحیت و هم در عملکرد مسیحیان در دوره اقتدار، علم گریزی وجود داشت. در حالی که در اسلام علم دوستی و دانش طلبی بوده و هست. در آن جا تعارض بین علم و دین بود ولی در این جا تعاون بین علم و دین.

2 - در آن مرام رهبانیت و دنیاگریزی بود ولی در اسلام رهبانیت مطرود است.

3 - در آن مرام خردگریزی است ولی در اسلام خردوزری.

درباره این تفاوت ها ژان ژاک روسو می گوید:

مذهب مقدس (مسیحیت) همواره از هیئت حاکمه جدا مانده است و رابطه آن با دولت اجباری نبوده است. حضرت محمد(ص) نظریات صحیحی داشت و دستگاه سیاسی خود را خوب مرتب نمود، تا زمانی که طرز حکومت او در میان خلفای وی باقی بود، حکومت دینی و دنیوی بود. شرعی و عرفی یکی بود و مملکت هم اداره می شد...»⁶¹

روبرت هوگوت جاکسون دادستان سابق دیوان آمریکا می گوید:

از آن جا که آمریکایی ها اساس مذهبی و یا فلسفی قوانین اسلامی را قبول ندارند، این طور فکر می کنند که هر چه براین اساس مبتنی گردیده است، نمی تواند نظر و توجه ما را جلب کند، ولی حقیقت این است که همین سیستمی که غیر عملی قلمداد می شود، اعمال بزرگی را توانسته است به طور حیرت انگیزی انجام دهد. این طور بود که نیروی حیات بخش و الصاق دهنده آیین محمدی (ص) در طرف يك قرن پس از رحلت محمد(ص) قوم و عشیره او را، با آن که فاقد يك دولت متشکل واقعی و فاقد يك قشون ثابت و فاقد

آرمان های سیاسی مشترك بودند، با این وجود قادر ساخت به سواحل آفریقایی مدیترانه استیلا یابد... مطلب عمده این است که ما تازه شروع کرده ایم به تشخیص این که این مذهب که جوان ترین مذهب دنیا است، فقهی ایجاد نموده است که حسّ عدالت خواهی میلیون ها مردمی که در زیر آسمان های سوزان آفریقا و آسیا و هم چنین هزاران نفر دیگر که در کشورهای آمریکا زندگی می کنند را اقناع می نماید...»⁶²

در پایان این فراز جادارد این سخن ارزشمند طنطاوی را یاد آور شویم، وی در تفسیرش می گوید: انحطاط مسلمانان و ترقی اروپائیان از يك نقطه شروع شد و آن اعراض از دین است.⁶³

ما از دینی که سعادت بخش و بالنده است روگردان شدیم و به انحطاط گراییدیم ولی آنان از دینی که منحل بود و پر از اوهام و خرافات و ضد علم بود، فاصله گرفتند و پیشرفت نمودند.

4 - راه حل ها :

حال که دانستیم: سکولاریزم با دین اسلام سازگاری ندارد، چون که زمینه رشد سکولاریزم در اروپا معلول دو چیز بود، یکی محتوای منحل و ضد علمی معارف کلیسا و فلسفه ای اسکولاستیک و دیگری عملکرد بدرهبران دینی در دوره اقتدار کلیسا، و این دو عامل در جهان اسلام منتفی است. یکی سؤال در این است که چه کنیم تا در آینده گرفتار این مشکل نشویم؟ چرا که ممکن است هم در بُعد معرفت دینی تحریف صورت گیرد و هم در بعد کرداری، به نحو شایسته ای رفتار نکنیم و مایه دین گریزی شود. آیین حضرت مسیح ضد علم نبود، بعد که تحریف رخ داد این تضاد پدید آمد.

آن حضرت امتش را به نیکوکاری فراخواند ولی امت بد عمل کردند و مردم را از دین گریزان نمودند.

برای این که جهان اسلام با معضل سکولاریزم گرفتار نشود، شایسته است دانشوران اسلامی به این امور همّت نمایند.

1 – در معرفت های دینی آن جایی که دلیل قطعی دینی برای وجوب و یا حرام چیزی وجود نداشته باشد و با اصول عملی و امارات اجتهدی، حکمی را استنباط نمودیم، آن را با جزمّیت بیان نکنیم، چون که جزمی و یقینی نیست گرچه در تکلیف شرعی حجت تمام باشد؛ چرا که متصدیان کلیسا در دوره حاکمیت فلسفه اسکولاستیک، در موارد غیر جزمی، جزمی برخورد کردند، و متهم به انسان های خشک و دگم شدند، برای جلوگیری از بر چسب اتهام دگماتیستی که خود زمینه ای برای رشد سکولاریزم است، شایسته است که خود با غیر جزمی خواندن احکام غیر جزمی در این امر همّت نماییم.

2 – حوزه ی معرفت دینی یا متافیزیک با حوزه ی معرفت طبیعی یا فیزیک جدا است. قلمرو هر يك جدا و نیز ابزار شناخت هر يك هم جدا و بادیگری متفاوت است. بنابراین نباید این دورا به هم در آمیخت، چون که یکی از زمینه های رشد سکولاریزم در اروپا همین در آمیختن بین دو حوزه ی فیزیک و متافیزیک است.

3 – عدم استفاده ابزاری از دین، استفاده ابزاری از دین موجب بدبینی و سست شدن باورهای دینی مردم می شود و باسست شدن باورهای دینی، تفکرات سکولاریستی رواج می یابد.

4 – تبیین جامعّیت دین اسلام؛ بسیاری نمی دانند که دین اسلام در بسیاری از زمینه های سیاسی – اجتماعی نظر دارد. بر عالمان دین است که همه ابعاد دین را برای مردم بیان کنند تا توهّم این که

دین اسلام يك بعدی است، بر طرف شود. اگر برخی از مسلمانان نادانسته به سکولاریزم گرایش پیدا می کنند، این ریشه در همین يك بُعدی نگری دین دارد.

5 – بیان تمدن اسلامی و نقش دین در این تمدن: سکولارها می گویند: دین مانع پیشرفت است، با نگاه به تعاملات فرهنگی و تمدنی در عالم اسلام بطلان این نگرش هویدا می شود.

6 – محدود کردن منطقه ممنوعه: در اسلام يك منطقه ممنوعه وجود دارد که این با نصوص و دلیل شرعی دایره اش محدود است و از چنان وسعتی برخوردار نیست چون که دین اسلام دین سمهه سهله است. لیکن برخی از فقیهان با احتمالات و احتیاطات بسیار، این دایره را توسعه داده اند که نتیجه این توسعه، دین زدگی است و دین زدگی زمینه ی رشد افکار سکولاریستی است.

7 – جلوگیری از تفسیرهای مادی درواژگان و مفاهیم دینی، چرا که اگر مفاهیم دینی و معنوی، مادی تفسیر شوند، در این صورت از محتوای متافیزیکی و معنوی تهی می شوند و خود این راهی برای کم رنگ شدن باورهای دینی و در نتیجه، رشد سکولاریزم می شود.

8 – مبارزه با صوفی گری: صوفی گری بارهبانیت همسو و سازگار است سکولاریزم در غرب واکنش تفسیر رهبانیتی و دنیاگریزی از دین است، حال اگر در اسلام هم گرایش رهبانیت رواج یابد، سکولاریزم به عنوان حرکت واکنشی رواج پیدامی کند.

9 – پاسخ به شبهات تعارض علم و دین: گاهی به نظر می رسد که بین برخی از مسائل و گزاره های دینی و

پیشرفت های علمی سازگاری نیست، در چنین هنگامی بر عالمان دینی است که این شبهه تعارض بین علم و دین را پاسخ دهند در اسلام بین علم و دین تعارضی وجود ندارد، بلکه بین این دو تعاون است. موارد شبهه انگیز به طور قطع و یقین راه حل دارد. حال اگر این راه حل یافت نشد، زمینه رشد سکولاریزم مهّیا می شود.

10 - محدودیّت در قرائت های مختلف دینی: همان گونه که در این نوشتار بیان شد، یکی از زمینه های رشد سکولاریزم در غرب، رواج قرائت های مختلف بلکه متضاد از دین بود، هرچه این قرائت ها بیش تر و با تفاوت های بیش تر رواج پیدا کنند، دین زدگی و سستی در باورهای دینی و رشد افکار سکولاریستی را در پی دارد.

11 - تنقیح روایات؛ زدودن روایاتی که اصلی ندارد و مایه بدبینی به دین می شود، یکی دیگر از راه های جلوگیری از رشد سکولاریزم است. چراکه وجود روایات دروغین متضاد با علم و متضاد با دیگر معارف دینی راه را برای دین زدایی و رواج افکار سکولارها آماده می کند.

پی نوشت ها :

1. کلینی، اصول کافی، ج1، ص116
2. بهاء الدین بازارگاد، مکتب های سیاسی، ص106
3. کتاب نقد،، ش1، ص197 - 196
4. معجم الوسیط، واژه ی علم

5. مجموعه ی آثار، ج1، ص479
6. گوستاولوبون، تمدن اسلام و عرب، سید هاشم حسینی، ص141
7. مجموعه ی آثار، ج1، ص479 - 480
8. همان، ص481
9. همان، ص482
10. اتین ژیلسون، نقد تفکر فلسفی غرب، احمد احمدی، ص96
11. همان، ص95
12. تاریخ تحولات اجتماعی، ج2، ص162؛ حقیقت مسیحیت ص45
13. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج18، ص349، 351، 360، مجموعه آثار شهید مطهری ج1، ص488 و 489
14. ر. ک: بولتن اندیشه، ج10، ص136 - 138
15. مجموعه آثار، ج1، ص480
16. محمد قطب، سکولارها چه می گویند؟، ترجمه ی کتاب العلمانیون والاسلام، جواد محدثی، نشر کانون اندیشه جوان، ص128
17. جلال آل احمد، خدمت و خیانت روشنفکران، ج2، ص57؛ مجله حوزه، ش85، ص333
18. تهاجم فرهنگی، ص98

19. فرهنگ و تهاجم فرهنگی، بدگرفته از سخنان مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای، سازمان مدارك فرهنگی انقلاب اسلامی، ص 56 – 55
20. جعفر سبحانی، رمز موفقیت مردان بزرگ، ص 64 و 65
21. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص 204 و 205
22. عروة الوثقی، ترجمه کاظمی خلخالی، ص 90؛ مجله حوزه، ش 59، ص 84
23. عمید زنجانی، مبانی اندیشه سیاسی اسلام. ص 66 – 67
24. همان، ص 68
25. صحیفه نور، ج 12، ص 216
26. همان، ص 216
27. سوره مائده آیه 6
28. امام خمینی، ولایت فقیه، ص 67
29. سوره حدید آیه 27
30. مجلسی، بحار الانوار، ج 22، ص 264
31. سوره ای آل عمران، آیه 104
32. سوره ی انفال، آیه 39

33. همان، آیه 60
34. سوره مائده، آیه 33
35. همان، آیه 38
36. فیض الاسلام، نهج البلاغه، قصار الحكم ش 244
37. کلینی، کافی، ج 1، ص 200
38. امام خمینی و حکومت اسلامی، ویژه کنگره امام خمینی و اندیشه حکومت اسلامی، ج 1، ص 269
39. درآمدی بر ریشه های انقلاب اسلامی، ص 199
40. همان، ص 184 و 185
41. حمید عنایت، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ص 16
42. سوره احزاب، آیه 21
43. حمید عنایت، همان، ص 77؛ درآمدی بر ریشه های انقلاب اسلامی، ص 185 و 186
44. عبد الرحمان بن خلدون، مقدمه ی ابن خلدون، محمد پروین گنابادی، ج 1، ص 420 – 419
45. ر.ک. مجله حوزه، ش 85، ص 303 تا 308
46. صحیفه نور، ج 20، ص 222
47. همان، ج 1، ص 239 و 240

48. اسلام ناب، ص 46 و 47
49. محمد قطب، سکولارها چه می گویند، جواد محدثی، ص 9 و 10
50. گوستا ولویون، تمدن اسلام و عرب، سید هاشم حسینی، ص 111
51. همان، ص 112
52. همان، ص 158 و 159
53. همان، ص 756 و 757
54. همان، ص 399 تا 401
55. بولتن اندیشه، شماره 10 و 11، ص 144
56. همان، ص 148
57. مقدمه تفسیر نویس، محمد تقی شریعتی، ص 3